



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۲/۱۲/۱۹

عبدالباری جهانی

سید جمال الدین افغانی از افسانه تا حقیقت (قسمت سوم)

علتی که باعث ابهامات و افسانه پردازی در زندگی، کارنامه ها و آثار سید جمال الدین گردیده، نبودن سوانح دقیق اوست. کاری که جمال الدین افغانی باید میکرد، و این همه ابهامات را رفع مینمود، قصداً انجام نداده است. این ابهام حتی در زندگی سید هم موجود بود. حتی وقتی در باره هویت اصلی او سوال میشد آنجناب بعضاً جدی و عصبانی میگردد. محمودطرزی در خاطرات خود مینویسد که یک روز در اقامتگاه سید، که ارباب دانش هم موجود بودند، شخصی از سید درباره کجایی بودن او سوال نمود. سید فرمودند «خوبست! افغانی مرا افغانی نگوید، ایرانی مرا ایرانی نداند، ترکی مرا ترکی، اروپایی مرا اروپایی نشناسد، اما کدام پدرسوخته در دنیا خواهد بود که جرأت کرده بگوید: جمال الدین از نسل آدم و حوا نیست؟» مقالات محمودطرزی ص ۳۶۰ با وجود این نوشته محمودطرزی، که شاهد عینی مجالس سید بوده اند، یکی از مشهورترین ایران شناس و مستشرق ادوارد براون Edward Browne مینویسد «بنا به آنچه خود گفته است، سیدمحمدجمال الدین در روستای اسعد آبد کتر، یکی از توابع کابل، در سال ۱۲۵۴ هـ ۱۸۳۸-۳۹ متولد شد. پدرش سید صفدر بود که خود را از اغقاب حسین بن علی(ع) نوه پیامبر؟؟ میدانست....»

در هجده سالگی دیداری از هند کرده، یکسال و چند ماه در آن سامان اقامت گزید و طی این مدت پاره ای علوم اروپایی و روش های آنها را فراگرفت. از هند عزم سفر مکه کرده، این سفر را به فراغت خاطر رهسپار گشت و در سال ۱۲۷۳ هـ مطابق ۱۸۵۷ به این شهر مقدس رسید. پس از آن به موطنش باز گشت. به خدمت دولت محمدخان (دوست محمدخان) در آمد و او را در نبرد هرات، که در اشغال برادر زاده و دامادش سلطان احمدشاه بود، همراهی نمود. ادوارد براون، انقلاب مشروطیت ایران ص ۲۴

اولاً، در حالیکه، سید در هیچ سند تاریخی اسمی از کشور متبوع خود را نگرفته، براون به اساس کدام گفته سید این ادعای بزرگ را می نماید؟ اگر چنین میبود، به گفته ای محمودطرزی، در مجلس سید به چنین سوالی حاجتی پیدا نمیشد و همه جنجال حل بود. دوم اینکه سید سفرهای خود را از نوزده سالگی آغاز نموده؛ پنج سال دوام داده و اسم هیچ کشوری را نگرفته اند. براون این ادعا را، که سید در ۱۸ سالگی دیداری از هند نموده و در آنجا علوم اروپایی را یاد گرفت به اساس کدام متن تاریخی مینماید معلوم نیست. و سوم اینکه سید در محاربه هرات، بین دوست محمدخان و داماد او سلطان احمدخان، به هیچوجه حضور نداشت. و ما دلیل عدم حضور سید را قبلاً ذکر نموده ایم. و همچنان اگر سید در محاصره هرات، از طرف دوست محمدخان، حضور میداشت و یا از آوان جوانی به دربار دوست محمدخان می پیوست در کتاب تتمت البیان، سلطان احمد خان، برادرزاده امیر را پسرکاکا و داماد امیر معرفی نمی نمود. سید در کتاب فوق الذکر در زمینه مینگارد «فَعَيْنَ الشاه سلطان احمدخان ابن عم الامير و صهره والياً علی هرات باستصواب الانگلیزی و شرط علیه ان يضرب السكة و يقرأ الخطبة بأسمه...» ص ۱۲۶ چاپ عربی (شاه، سلطان احمدخان، پسر کاکای امیر و داماد او را، به اثر صوابدید و فیصله انگلیسها والی هرات مقرر نمود؛ و بروالی شرط نهاد که سکه را بنام شاه زده و خطبه را به اسم او بخواند جهانی) در ترجمه فارسی متن مذکور محمدامین خوگیانی سلطان احمدخان را کاکا و خسر امیر خوانده اند.

مفصل ترین سوانح سید جمال الدین افغانی را، یکی از مخلصان او، بنام مخزومی محمدباشاه، تحت عنوان «د سید جمال الدین خاطرات او په هغوی کی په جمله توگه ده افکار و آراء» به لسان عربی، به رشته تحریر کشیده اند که محمدشاه ارشاد آنرا به پښتو ترجمه نموده اند. متأسفانه درین کتاب با مبالغه های مواجهه میشویم که شاید باعث به وجود آمدن افسانه سازی های بعدی گردیده باشند.

مولف، در صفحه اول کتاب، ادعا دارد که از سال ۱۸۹۲ تا سال ۱۸۹۷، که سال وفات سید است، با وی محشور بوده است. وقتی نویسنده کتاب سوانح سید از ایشان میخواهد که درباره خاطرات زندگانی خود سخنی بگوید سید

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنيت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولي

درخواست او را با نرمش خاصی رد میکند و میگوید که فایده ای بر آن مترتب نیست. معلوم میگردد که نویسنده سوانح سید جمال الدین همه معلوماتی را که در کتاب خود آورده از گفته های سید بوده است. مولف مینویسد که سید در وقت محاصره هرات از طرف امیر دوست محمدخان با امیر همراهی میکرد. این ادعا، حتی اگر از خاطرات شخص سید گرفته شده باشد، سخت قابل تأمل است. زیرا ادعای بودن سید در آن واقعات با معلوماتی که سید در باره محاصره هرات از طرف امیر و جنگهای آن وقت در کتاب تتمت البیان ارایه میدارد تطابق نمیکند. و ما این موضوع را قبل از این اشاره نموده ایم. مخزومی محمدشاه مینویسد که بعد از وفات امیر محمدافضل خان، امارت کابل به، برادر سکه او، محمداعظم خان رسید. و مقام و منزلت سید در نزد امیر جدید بلند رفت و سید را بحیث صدراعظم مقرر نمود و برخلاف رسم اسلاف خود با سید در هر کار مشوره مینمود و بر او اعتماد کامل داشت. د افغانی سید جمال الدین خاطرات ص ۱۵

ما قبلاً به استناد نامه های امیر محمداعظم خان، نشان دادیم که سید، برخلاف ادعای مخزومی، در دربار محمداعظم خان تقریباً هیچ مقام قابل توجه حکومتی نداشت و امیر میخواست که شر سید را از سر خود کم کند. وقتی امیر شیرعلی خان به قدرت رسید راه سلف خود را تعقیب کرد و سید را از افغانستان اخراج نمود. مخزومی مینویسد که سید بعداً به هند رفت و، طبق نوشته او، انگلیسها هم به او اجازه اقامت در هند را ندادند و سید مجبور به رفتن اروپا شد. مخزومی مینویسد که «سید در اروپا هم آرام نه نشست و پالیسی های انگلیس ها را دائماً انتقاد مینمود. سید خصوصاً بر پالیسی های صدراعظم برتانیه گلاستون، در زمینه سودان انتقاد های توند میکرد و در روزنامه ها و جراید بر پالیسی های غلط حکومت برتانیه، خصوصاً در قبال تحریک مهدی در سودان (۱) انتقاد میکرد.

بالاخره لارد سالیسبوری وزیرخارجه برتانیه و چرچل مجبور شدند که سید را به لندن دعوت نمایند و در باره ظهور مهدی از او سوالاتی نمایند. سید به لندن رفت و در آنجا بر غلطی های سیاست انگلستان روشنی انداخت و خصوصاً سلوک آنها را در برابر ممالک اسلامی و بخصوص مصر را انتقاد نمود. بعداً سالیسبوری سخن را کوتاه نموده و جمال الدین را گفت:

حکومت برتانیه شما را تقدیر مینماید و مطابق به نظریات شما با حکومت های اسلامی روش خود را بهتر خواهیم ساخت و حکومت برتانیه ضمناً تصمیم گرفته است تا شما را به حیث سلطان سودان به آن کشور بفرستد. شما باید در آنجا ریشه جنبش مهدی را از بیخ بکشید و راه را برای اصلاحات برتانیه هموار خواهی کرد.

جمال الدین در جواب گفت. این یک تکلیف عجیب است و یک غلطی سیاسی دیگر سیاست شما را نشان میدهد. جناب لارد به من اجازه بدهید از شما سوال کنم سودان ملک شماست که طبق خواست خود به آنجا سلطان میفرستید؟

مصر از مصریهاست و سودان یک جزء آن است و این حق خلیفه اعظم اعلیحضرت سلطان است و او هنوز زنده است و این حق با اوست که در باره مصر و سودان چنین فیصله ها نمایند. سلطان آنقدر قوت مادی و معنوی و لشکر دارد که میتواند هر گونه مشکل را حل و هر فتنه ای را خاموش بسازد. و در جهان اسلام و در سایر نقاط جهان امنیت را قایم بسازد....

لارد سالیسبوری به قسمی حیران و مبهوت شد مثلیکه یک صدمه ای بزرگی را دیده و ضربه ای سختی خورده باشد و هیچ تکلمی کرده نمیتوانست. او انتظار داشت که سید باید در برابر این پیشنهاد برتانیه، که بدون کدام تکلیف، حکومت سودان را بدست میآورد سجده شکر و امتنان را بجا خواهد کرد. ولی وقتی دید که همت سید جمال

1 - محمداحمد مهدی ۱۸۴۴-۱۸۸۵ کسی بود که در خاک سودان در سال ۱۸۸۱ به مقابل حکومت مصر و نفوذ خارجی ها خاصاً غیر مسلمین قیام را آغاز نمود. حکومت سودان در آن وقت از طرف حکومت مصر اداره میشد و حکومت مصر تحت اثر مستقیم دولت عثمانی بود و خدیو و یا پاشای مصر، که حکمران آنجا گفته میشد، از خلافت اوامر را دریافت میداشت. محمداحمد ابن السید عبدالله، که یک جوان مذهبی بود و در آوان جوانی به تصوف گراییده بود؛ در سالهای اخیر سده سی قرن نوزده بر ضد فساد و حکومتیکه تحت حمایه مستقیم قوای خارجی اروپایی میباشد قیام را آغاز نمود و خود را مهدی نامید که مأمور به ریشه کن کردن فساد و آزاد ساختن کشور خود از نفوذ کفار بوده است. در ظرف چهارسال موفقیت های بس بزرگ نظامی را بدست آورد و آوازه موفقیت های جنگی او در تمام قاره اروپا طنین انداز بود. در سال ۱۸۴۴ لشکر ۸۰۰۰ نفری انگلیس ها را به کلی تارو مار ساخت و جنرال جورج گوردون را کشت. مهدی سودان را ازاد نمود و خود را خلیفه مسلمین نامید. دوره زمامداری و حکومت اسلامی مهدی کوتاه بود و در کمتر از یک سال از تب شدید وفات نمود.

الدین بلند تر از آنست که گرفتار این دامهای پر از حيله ها گردد و این دام باید برای گرفتن مرغ دیگری انداخته شود. سالیزبوری کلماتی را بر زبان آورد که از آن چنین مستفاد میشد که ما در باره این غور خواهیم نمود.» د افغانی سید جمال الدین خاطرات ص ص ۳۵-۳۶

مجلسی که مخزومی به آن اشاره می نماید و تفصیل بسیار زیاد داده اند. در آن لارد سالیزبوری اصلاً اشتراک نداشت؛ به وسیله بلنت، با چرچل وزیر دولت در مسایل هند، ترتیب داده شده بود. Wilfrid Blunt ویلفرید بلنت یک ژورنالیست و نویسنده چیره دست و مشهور انگلستان بود و ضمناً به یک خانواده اشرافی انگلستان تعلق داشت. هم از طریق مسلک خود ژورنالیزم و هم از طریق ارتباطات خانوادگی خود با وزراء و مقامات بلند رتبه انگلستان ارتباط داشت. چون دارای افکار بسیار آزاد و متمایل به چپ گرایی بود با سید جمال الدین ارتباط پیدا کرده بود.

بین سید جمال الدین و مقامات بلند پایه حکومت انگلستان اصلاً دومجلس اتفاق افتاده. نیکی کیدی به حواله یادداشت های بلنت، که این مجلس توسط او و درخانه او ترتیب داده شده بود، و طبعاً، خود بلنت هم در آن حضور داشت، در باره مینویسد: « به تاریخ ۶ جولای سال ۱۸۸۵ راندولف چرچل Randolph Churchill وزیر خارجه دولت در امور هند برایم گفت به یک مشکل سخت دچاراست و آن اینکه میخواهد بفهمد که امیر افغانستان چه قسم یک بازی را آغاز نموده و از من خواست تا در زمینه اطلاعاتی را تهیه بدارم. من پیشنهاد نمودم که سید جمال الدین را از پاریس بخواهیم و موضوع افغانستان و موضوع مصر را با او مطرح کنیم. چرچل بسیار خوشحال شد و گفت میخواهد در خانه من اورا ببیند.»

نیکی کیدی مینویسد « جمال الدین، در اواخر ماه جولای سال ۱۸۸۵ به انگلستان رفت. قبل از رسیدن جمال الدین به انگلستان، بلنت با چرچل ملاقات نمود و او وعده داد که به ملاقات جمال الدین خواهد آمد. بلنت چرچل را گفت که جمال الدین در لیست سیاه برتانیه است و دشمن انگلستان است؛ البته اگر چنین نمیبود به درد ما هم نمیخورد. روز دیگر چرچل به خانه بلنت آمد و بلنت در باره این ملاقات چنین مینویسد:

« در مابین سایر موضوعات جمال الدین گفت که به سه علت مسلمانان هند از حکومت برتانیه ناراض هستند. اول اینکه شما امپراطوری دهلی را تباہ ساختید دوم اینکه شما به امامان، موعذنان و نگهبانان مساجد هیچ تنخواهی مقرر نه نمودید در حالیکه روس ها این کار را میکنند. شما ملکیت های اوقاف را بحال خود گذاشتید و امکان مقدس را ترمیم نکردید... و سوم اینکه شما مسلمانان را به مقامات بلند مقرر نمودید... ما از اینکلیند نسبت به روسها زیات تر ضرر دیده ایم؛ مگر در حال حاضر روسیه خطرناکتر است... اگر روسها پنج سال دیگر در مرو باقی بمانند نه افغانستان، نه ایران، نه اناتولیه و نه هندوستان باقی خواهد ماند... شما باید با اسلام، با افغانها، با ایرانی ها، با ترکان، با مصریان و با عربان اتحاد کنید. شما باید روسها را مجبور سازید که از مرو برآیند و تا بحیره کسپین عقب نشینی کنند. اگر میخواهید که با مسلمانان اتحاد کنید شما باید از مصر خارج شوید... وقتی در مصر حکومت اسلامی رویکار شود از طرف مهدی هیچ خطری نیست. ... اگر روسها پنج سال دیگر در مرو بمانند دیگر دیر خواهد بود. شما باید بر آنها نه از راه افغانستان بلکه از راه دیگر حمله کنید؛ و خواهید دید که ملایا با شما متحد شده و برضد روسها جهاد را اعلان خواهند نمود.» Keddie pp 251-252

نیکی کیدی مینویسد که بتاريخ ۳۰ ماه جولای وکیل پارلمان و دیپلمات سرهنری درومند وولف Sir Henry Drummond Wolff در خانه بلنت، به ملاقات سید جمال الدین رفت و بلنت از این ملاقات چنین راپور میدهد:

« نکات اساسی که وولف با جمال الدین در باره آن بحث نمود یکی پیشنهاد قبول نمودن از طرف مهدی، خلافت سلطان عثمانی بود. جمال الدین در جواب گفت که قبول نمودن این پیشنهاد نه برای مهدی و نه برای اخلاف او متصور است؛ بلکه آنها باید یکدیگر را به رسمیت بشناسند طوریکه سلطان عثمانی سلطان مراکش را به رسمیت شناخته اند؛ و آنهم در صورتی امکان پذیر است که برتانیه از مصر خارج شود و یک حکومت اسلامی در مصر رویکار آید. در آنصورت از سودانی ها هیچ خطری متوجه نخواهد بود... بعد از آن در باره خارج شدن قوای برتانیه از مصر یک مباحثه طولانی صورت گرفت. وولف گفت بیسمارک به وزارت خارجه برتانیه اطلاع داده است که در صورت خارج شدن قوای برتانیه از مصر او مداخله فرانسه در آن دیار را منظور خواهد نمود. فرانسه در مصر به عساکر ترکیه اجازه نخواهد داد در آنصورت مصر از طرف فرانسه اشغال خواهد شد. در نتیجه به عوض برتانیه فرانسه مصر را اشغال خواهد کرد. سید این نظریه را قبول نکرد زیرا او از مطبوعات و جریانات فرانسه اطلاع داشت که این چنین وضع هیچوقت رخ نخواهد داد. در آخر مجلس سید و وولف بر این نکته موافقه نمود که اگر برتانیه با اعلان نمودن تقسیم اوقات خارج نمودن قوای خود از مصر راضی شد در آنصورت با سلطان عثمانی پروگرام ترتیبات خروج قوای خود را شریک خواهد کرد. بعد از آن مسئله تجارت غلامان در سودان مطرح شد. جمال الدین گفت این غیر ممکن است که در افریقای مرکزی از گرفتن غلامان قبایل بت پرست

جلوگیری شود البته مهدی شاید از گرفتن و فروختن اتباع حبشه جلوگیری کند. او با انگلستان و مصر در این مسئله و همچنین مسایل تجارتي بحث خواهد نمود. این برای سلطان مشکل نخواهد بود که در باره مصر به گرفتن بعضی ترتیبات رضاییت نمایند و اگر لازم باشد جمال الدین به قسطنطنیه خواهد رفت...» Ibid pp 251-252

قسمیکه دیده میشود در مجلس اول سید، در خانه بلنت با چرچل دیدار نموده؛ و برخلاف ادعای سوانح نگار مخزومی محمدباشا، سالیزبوری اصلاً در مجلس حضور نداشت. و در مجلس دوم، که نسبتاً به تفصیل و در باره موضوعات متنوع بحث صورت گرفته است، سید، بلنت و وولف اشتراک ورزیده اند. بلنت، بحیث مهماندار و ژورنالیست، راپور مفصل این هردو مجلس را نگاشته و در هردوی آن مسئله سلطنت بخشیدن سودان به سید جمال الدین نه وجود دارد و نه به آن اشاره ای صورت گرفته است.

مخزومی محمدباشا ازین مجالس هیچ اطلاعی در دست نداشت و اگر اطلاع میداشت از سلطان شدن سید در سودان سخنی بمیان نمی آورد و نه اسم لارد سالیزبوری را، که هیچوقت با سید دیداری بهم نرسانیده بود، بر زبان میآورد. طبیعی است که این را پور را سید به سوانح نگار و مخلص خود مخزومی داده اند. و مخزومی باشا هم، که به سید، تا سرحد پرستش، اخلاص داشت، این اظهارات سید را قبول نموده و در زمینه هیچ فکری از خود به خرج نداده است که برتانیه، با تمام عظمت و دستگاه نظامی و سیاستمداران مجرب قرون، چطور پیشنهاد چنین تاج بخشی غیر ممکن را می نماید؛ و آن هم به دشمنیکه، طبق گفته بلنت، در لیست های سیاه برتانیه شامل بوده است. جای تعجب است که مستشرق و ایران شناس مشهور ادوارد براون Edward G. Browne هم مینویسد که در این مجالس، به نظر او، لاد سالیزبوری Lord Salisbury هم شرکت نموده بود و خواستار اطلاع از نظریاتش در مورد «مهدی» برخاسته در سودان و خاصه امکان سازش با وی بودند با او مذاکره کردند. در حالیکه شخص بلنت، که هر دو مجلس به ابتکار او و در خانه او صورت گرفته، اسمی از سالیزبوری را نمی گیرد. براون، انقلاب مشروطیت ایران ص ۲۸

نویسنده مقدمه ترجمه کتاب تتمت البیان سید جمال الدین افغانی، محمدامین خوگیانی، شاید به پیروی مخزومی محمدباشا، می نویسد که سید جمال الدین در عهد حکومت امیر محمداعظم خان به رتبه ریاست وزراء ترقی یافت و سن او از ۲۷ تجاوز میکرد. وصول این رتبه عالی در دل امیر محبوبیتی را حاصل نموده محل اعتماد کامل او گشت. باسید در تمام امور مشوره و مفاهمه به عمل میآورد. تتمت البیان فی تاریخ الافغان ص ۱۲

دلچسپ اینست که محمدباشا مخزومی هم مینویسد که «شاه ایران، ناصرالدین شاه قاجار، سید را از پاریس به تهران دعوت نمود. وقتی سید به اصفهان رسید از طرف والی اصفهان به گرمی استقبال شد و شاه ایران سید را به حیث وزیر حربیه مقرر نمود و بر علاوه این او را مستشار مخصوص حضور مقرر کرد و در هر امری با سید مشوره میکرد. سید هر دو وظیفه را بخوبی به انجام میرساند. سید در عین زمان به یک لهجه سخت و صریح به شاه پیشنهاد نمود که باید در سستم کهن اداری ایران باید تغییرات آورده شوند. همه امور کهنه را از بین باید برد و مردم را در امور حکومتی حصه باید داد.

همه مقامات رسمی و علمای ایران به دور سید جمال الدین جمع شدند و سوگند یاد نمودند که به امر او جان خودها را فدا خواهند نمود و او باید مفکوره های اصلاحی خود را جامه عمل بپوشاند. البته سید به آنها فهماند که باید آهسته حرکت نمود و قانون پیشرفت تدریجی را مراعات باید کرد. وقتی ناصرالدین شاه محبوبیت سید را دید و مشاهده نمود که به دور او مردم جمع شده و قلب های مردم را تسخیر نموده است از او بترسید و در مقابل سید رویه خود را تغییر داد. سید جمال الدین متوجه این حقیقت شد و از شاه اجازه سفر خواست. شاه هم اجازه داد و سید به طرف ماسکو و لنینیگراد حرکت نمود. د افغانی سید جمال الدین خاطرات ص ۳۸

هیچ یکی از محققین و مورخین افغانستان بر این نکته تبصره ای ننموده و اشاره یی هم نکرده انست که در تاریخ ایران گاهی چنین واقع شده که علمای شیعه ایران، که در مقابل سنی ها به تعصب و تنگ نظری مشهورند، به دور کدام اهل تسنن جمع شده باشند. نه تنها گفتار او را گوش بدهند، ازو حمایت کنند بلکه وعده بسپارند که به امر او جانهای خود را فدا خواهند نمود.

محمدامین خوگیانی در مقدمه تتمت البیان مینویسد «سید ابتداء به امریکا رفته در اطراف قوانین مشروطه آنجا؟؟؟ مطالعات نمود (سید هیچ وقت به امریکا سفر ننموده و در امریکا هیچوقت نظام مشروطه موجود نبود. امریکا دارای نظام جمهوری بود و هست) پس از چندی به لندن آمده با مشاهیر و حکماء آنجا ملاقات ها نموده شهرت علم و فضل خود را آنجا گذاشته به پاریس آمد و شیخ محمدعبده در آنجا با سید ملاقی شده و مقام علمی سید در اروپا به انتهای شهرت رسید....»

بعد از آن تلگراف شاه ایران، که او را به ایران دعوت میکرد، به سید رسید و او بصوب ایران حرکت نمود. از طرف شاه و مامورین بزرگ و اهالی و علماء استقبال ازو بعمل آمد. شاه در دربار عام و مجالس خصوصی و به

حضور شاهزاده گان به فکر و تدبیر، علم و سیاست سید تحسین ها میگرد. اخیراً سید را به رتبه وزارت حربیه مقرر نمود و در نظر داشت که او را به صدارت عظمی انتخاب نماید. زمانیکه از روی معلومات علمی و ترقیات فکری اثر و اعتبار او در ایران بحدی ترقی نمود که خانه او مرجع اهل علم و اهل فضل و ارباب وجاهت گشت؛ شاه خایف گردید....» تتمت البیان ص ص ۴۱-۴۲

عجیب است! هیچ محقق و هیچ مورخ افغانستان بر این نوشته ها اعتراض نه کرده و این سوال را مطرح ننموده اند که در زمان پادشاهی ۵۰ ساله ناصرالدین شاه قاجار به اسم جمال الدین وزیر حربیه ای موجود بود؟ و آیا در طول حکمرانی تقریباً ۱۵۰ ساله سلاله قاجار وزیر حربیه ای بنام جمال الدین وجود داشته است؟ آیا ممکن است کسی، یک زمانی، در افغانستان صدراعظم باشد ولی، با وجود این سابقه، شاه مستبد و ضمناً شیعه متعصب ایران او را بحیث وزیر حربیه و مشاور مقرر کند؟ اگر کسی، بر متون فوق الذکر، کدام وقت، اعتراض نموده باشد و من ندیده و نه خوانده باشم بیخبری بنده را بلطف خود ببخشید.

سید از تهران به روسیه میروید. در آنجا با استقبال گرم مقامات روبرو میشود. تزار، که مخزومی محمدباشاه او را قیصر میخواند، از او استقبال شایانی نمود و سخن های او را به دقت میشنید. مخزومی مینویسد: «بعد از مکالمه مفصل، قیصر از سید سوال نمود که به کدام علت از ناصرالدین شاه ناراض و مخالف او شدی. سید در باب مشروطه نظر خود را به قیصر گفت و در باره لزوم قایم نمودن چنین نظامی سخنرانی نمود. سید گفت که ناصرالدین شاه مخالف چنین نظام بود و بر او بی اعتماد شد.

قیصر گفت من شاه را حق بجانب میدانم زیرا هیچ پادشاه راضی نخواهد شد که دهقان قلمرو او بر او حاکم شود. جمال الدین به جرأت و فصاحت جواب داد و گفت اعلیحضرت قیصر! من به این عقیده هستم که دوام بقای تخت پادشاه مربوط به اینست که میلیون ها زارعین دوست و مخلص او باشند. نه اینکه دشمنان او باشند و در کمین فرصت نشسته و دلهای شان پر از کینه و دشمنی پادشاه باشند. درین وقت در چهره قیصر نشانه های قهر و غضب معلوم شد. پیشانی اش ترش شد و از مجلس بلند شده با وضعیت بسیار سرد با سید جمال الدین خدا حافظی نمود و به درباریان خود هدایت داد تا سید را به زودترین فرصت از خاک روسیه اخراج کنند.

سید جمال الدین روسیه را ترک نمود و در اروپا به گشت و گذر پرداخت. چندی در لندن پایید و در آنجا با اشخاص سیاسی دیدن نمود. مانند جاهای دیگر، آدم های سیاسی لندن مشتاق دیدار سید بودند و احترام او را بجا میآوردند و به جلسه های سیاسی و علمی دعوتشان میکردند و هر کسی میخواست نظریات او را بشنود و با نظریات او آشنا گردد. اکثر سخنرانی های سید در باره سلوک ناهنجار ناصرالدین شاه و استبداد او در کشور ایران بود که وضع مملکت ایران را وخیم ساخته بود. مقصد سید از سخنانی که در باره استبداد شاه ایران ایراد میکرد این بود که مردم ایران باید حکومت استبدادی را سرنگون نموده و حکومت انگلیس مانع اقدام مردم آزادی دوست ایران نشود» د افغانی سید جمال الدین خاطرات ص ص ۳۹-۴۰

شاه ایران طبعاً از تبلیغاتی که سید جمال الدین در باره او و رژیم استبدادی اش مینمود اطلاع می یافت. شاه حتماً اطلاع یافته بود که سید در پی سرنگون کردن حکومت وی بوده است. ولی طرفه تر اینکه شاه، در جریان سفرش به اروپا، سید را در میونیک ملاقات مینماید و باز هم به برگشتن به کشور ایران دعوتش میکند. سید هم دعوت شاه را می پذیرد. به ایران میروید. «شاه باز هم از سید خواست که قوانینی را بسازد که مطابق شرایط عصر و زمان باشند. سید جمال الدین، طبق درخواست شاه دست بکار شد و برای ایران قوانینی را ساخت که متضمن شاهی مشروطه در آن کشور بودند. وقتی قوانین را به شاه تقدیم نمودند شاه دید که در قوانین مطروحه قدرت و صلاحیت او محدود شده بود. شاه اینرا برداشت کرده نمیتوانست و از سید سوال نمود «آقای سید این سخن راست است که من به حیث شهنشاه ایران رقم یک دهقان زندگی داشته باشم»

جمال الدین در جواب گفت: اعلیحضرت شاه باید بداند که تاج، عظمت سلطنت و پایه های تخت او به اساس قانون پیشنهاد شده نسبت به امروز قوی تر و مستحکم تر خواهد شد.... اعلیحضرتا! بر شما معلوم باد که یک ملت بدون شاه زندگی کرده میتواند ولی بدون ملت شاه وجود داشته نمی تواند» همان کتاب ص ص ۴۰-۴۱

ادوارد براون ازین هم یکقدم پیشتر میروید و مینگارد «طی اقامت سید در پایتخت روسیه، ناصرالدین شاه قاجار در بازدید از آن کشور به ملاقات سید ابراز تمایل نمود. سید این تمایل را نادیده گرفت. اما کوتاه زمانی پس از آن ملاقاتی بین این دو در میونیک صورت پذیرفت. شاه اصرار داشت سید را همراه خور به ایران باز گرداند و منصب صدارت عظمی را به وی پیشنهاد کرد. سید این دعوت را، به دستاویز تمایل به دیدار نمایشگاه پاریس رد کرد اما سرانجام اصرار شاه موثر افتاد و سید، به رغم هشدار دوستش شیخ عبدالقار مغربی، این دعوت را پذیرفت. و درپاسخ شیخ که می پرسید چگونه شاه تورا، که به تلاش در تقویت تسنن شهره ای، به اشغال چنین منصبی می خواند گفت که این صرفاً از خیال و حماقت اوست. اما با وجود این سید در معیت شاه به ایران رفته مدتی در آنجا

اقامت گزید. پس از مدتی، با مشاهده تغییراتی ناخوشایند در رفتار شاه، سید تقاضای رخصت باز گشت به اروپا را داشت که با حالتی غیر دوستانه رد شد...» انقلاب مشروطیت ص ۲۸-۲۹

اولاً شاه ایران چرا از کسیکه او را یک مرتبه آزموده باشد و او بعداً در ترکیه، روسیه و تمام ممالک اروپایی بر ضد رژیم استبدادی و فساد اداری او تبلیغات نموده و حتی سرنگونی رژیم مستبد او را شعار داده باشند، بار دوم دعوت رفتن به ایران نماید. نه تنها دعوت به ایران نماید بلکه مقام صدرات را و عده بدهد. ثانیاً سید به اساس کدام تضمین دعوت شاه را می پذیرد و با کدام جرأت به ایران سفر مینماید. و ثالثاً، آیا کسانی که در باره سوانح جمال الدین افغانی، این سطور را خوانده و مطالعه نموده اند گاهی در باره رژیم استبدادی ناصرالدین شاه هم سطری خوانده اند. اینها از شخصیت ناصرالدین شاه که از همه سرحدات اخلاقی، دینی و قانونی عدول نموده بود آگاهی داشتند و یا دارند؟ آیا از شخص مستبدی چون ناصرالدین شاه انتظار دارند که از کسی مانند سید جمال الدین، یک سنی افغان، چنین سخنان درشتی را بشنوند که سید در حضور او و در جواب او ارایه داشته اند؟ متأسفانه که با افسانه سازی و افسانه نگاری و افسانه خوانی چنان عادت کرده ایم که نمیخواهیم حقیقت را بشنویم و کسانی که در راه حقیقت قدم میبردارند سنگ باران میکنیم.

باقی دارد

د پانو شمیره: له 6 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلېکنې د لېکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ